

چگونه سود کنیم؟



به نام خدا
آقا اجازه؟ پدر و مادر ما پزشک هستند. یک بار که ما به مطب پدرمان رفته بودیم، دیدیم یک دستگاه بزرگی آورده است. گفتیم «این چی پدر؟» گفت «گنجشکه». بعد هم هرهر خندید و گفت «شوخی کردم. این بانک پسر، بانک کوچیک. بهش عابر بانک هم می گن.» پرسیدم «مگه ما از این دستگاه کوچیک که مردم کارت شون رومی کشن، نداریم؟» گفت «پسر، توی چیزایی که به تو مربوط نیست، دخالت نکن. توی این جامعه باید گرگ باشی. اون دستگاه کار نمی کنه. ما این عابر بانک رو آوردیم تا بیمار اطرز کار با دستگاه رو خودشون یاد بگیرن و بتونن ویزیت رو کارت به کارت کنن. این دستگاه کوچیک که اسمش کارت خوانه، کار نمی کنه. تازه برای سود بیشتر بهتر آدم بانک رو به محل کار خودش بپاره.» پدر ما مردم مهربانی است. به فکر مردم است. ما آنجا فهمیدیم راه سود کردن همین است. البته ما یک بار دیدیم پدرمان خودش از دستگاه استفاده کرد، ولی مثل اینکه دستگاه طفلک هر وقت بیمار می بیند، از ناراحتی زیاد، از کار می افتد. مادر ما هم برای اینکه مثل پدرمان سود کند، از همین بانک کوچیک ها گرفت. کاش ما هم وقتی بزرگ شدیم، کارت خوانمان کار نکنند تا بتوانیم به مردم خدمت کنیم و بهشان کار با عابر بانک را یاد بدهیم.

سوالات تستی:

کدام یک از روش های زیر سوددهی بیشتری دارد؟

- ☐ دلالی دلار
- ☐ دلالی کلیه
- ☐ دلالی سکه
- ☒ دلال باش، پادشاهی کن

سریع ترین راه برای وضع اقتصادی بهتر و سود کردن کدام است؟

- ☐ فرار از رکود
- ☐ فرار از تورم
- ☐ فرار از مالیات
- ☐ فرار از زندان

از کارت ملی چه استفاده هایی می توان کرد؟

- ☐ برای تشخیص هویت
- ☐ مدرک شناسایی است
- ☐ ایستادن در صف مرغ
- ☒ اجازه کردن کارت ملی بقیه برای کاسبی



است

ما هده می کنیم که مشخصه به سر صبح اومده توی خیابون تازانی، سلام، دو تا نصیحت بکن و دی سود کرد؟
بین که ضرر نکنی، خودش سوده، توی مواظب گوشیا تون باشین. چشم به هم بلی سود توشه، یعنی منظورم اینه که دیگه من برم که صبح کاسبی بهتره، ووشیم کجاست؟ توی جیبیم بود که! بود، مردم، اصلا سود هم نکردین، روی اتوبوسا پاک کنین، به جاش ها نشستیم.

صفحه ۵
۱۷ دی ۱۴۰۱
شماره ۶۲



چرخانده سمت بیرون و صحبتش با پریناز جون را ادامه داد. بهش می آمد به آزادی بیان اعتقاد داشته باشد، امانداشت. چون اگر داشت، حداقل نظر خریدها را می پرسید. شاید آن ها بغل رایگان دوست داشتند.
سمت دیگر یک دختر نشسته بود. کفش هایش را تکیه داده بود به لبه صندلی رویه روی اش و کتاب «چگونه گوسفند نباشیم» می خواند.

می شدیم، من را روی پایش می نشاند تا فقط پول یک بلیت را بدهد؛ تا پانزده سالگی! بعد از آن دیگر نشد. نه اینکه ما نخواهیم، زانوهای مامان درد گرفته بود و دیگر طاقت وزن مراند داشت.
گفتم: شما که داری پول بلیت می دی، بذار من بشینم، خریدات رو بغل می کنم. تازه می تونم از اون بیسکویت شکلاتی توی اون پاکت کوچیکه هم تست کنم، ببینم مزه اش چه جوریه که یه وقت ضرر نکرده باشی!
«اییییش» کش داری گفت، سرش را